

## تقديم به خوانندگان محترم مجله ي دانش يوگا

### تكنولوژي درون: از توهم تا واقعيت

از كتاب طريق عشق *The Path of Love*

اوشو

اوشوي عزيز، در غرب مردم بسياري مشغول آفرينش علم يا فن آوري اشراق هستند.

يقين است كه نياز و جود دارد، ولي شما اين امكان را چگونه مي بينيد؟

آيا بدون رسيدن به حالت اشراق، اين مشغوليتي غير مسئولانه است؟

آيا روش آريكا *Arica* رويكردي معتبر است؟

نخستين و اساسي ترين نکته اي كه بايد به ياد داشت اين است كه اشراق هرگز نمي تواند فن آوري *technology* داشته باشد. طبيعت آن چنين است كه غير ممكن است. ولي غرب شيفته ي

فن آوري است، بنا بر اين هر چه كه به چنگ غرب بيفتد، آن را به فن آوري تنزل مي دهد. فن آوري يك وسواس شده است. براي دنياي بيرون، علم رويكردي معتبر است، ولي ناقص است، تنها رويكرد نيست بلكه فقط يكي از رويكردهاست. شعر همانقدر معتبر است كه علم هست. علم، دانش بدون عشق است و خطرش در همين است.

چون علم دانشي بدون عشق است هميشه در خدمت مرگ قرار دارد، نه در خدمت زندگي. بنا بر اين، تمام پيشرفت هاي علمي، انسان را به سوي يك خودكشي جهاني پيش مي برد. روزي وقتي كه انسان خودكشي كرد \_\_\_ جنگ جهاني سوم \_\_\_ سوسك ها خواهند پنداشت، "براي بقا يافتن، ما مناسب ترين هستيم." يك داروين، يك سوسك/داروين اثبات خواهد كرد، "ما

مناسب ترين هستيم، زيرا كه بقا يافته ايم." \_\_\_ اصل بقاي شايسته ترين گونه!

انسان دست به خودكشي زده است، خودش را نابود کرده است.

دانش بدون عشق خطرناك است، زيرا خود ريشه اش مسموم است.

عشق تعادل را نگه مي دارد، هرگز به دانش اجازه نمي دهد زياد پيشروي كند، بنا بر اين هرگز مخرب نمي شود. علم، دانش بدون عشق است \_\_\_ خطرش در همين است.

يکي از روش هاي معتبر است: شئي، ماده را مي توان بدون عشق شناخت، نيازي به عشق ندارد. ولي زندگي فقط ماده نيست، زندگي سرشار از چيزي بسيار ماورايي است. آن چيز ماورايي است که کسر است. و آنگاه علم، رفته رفته و خودکار به فن آوري تبديل مي شود.

و چيزي مکانیکی مي شود. بيشتر وسيله اي مي شود براي بهره کشي از طبيعت و دستکاري کردن طبيعت. علم از همان آغاز در اين فکر بوده که چگونه طبيعت را فتح کند. اين فکري احمقانه است.

ما از طبيعت جدا نيستيم، چگونه مي توانيم آن را فتح کنيم؟ ما طبيعت هستيم، پس چه کسي مي خواهد چه کسي را فتح کند؟ \_\_\_ مسخره است. با اين حماقت، علم بسيار ويرانگر گشته است: تمام طبيعت از بين رفته است، جو زمين مسموم شده است: هوا، آب، درياها همه چيز آلوده شده است. تمام هماهنگي طبيعت در حال نابودي است، محيط زيست انسان پيوسته در حال نابود شدن است.

لطفاً به ياد داشته باشيد \_\_\_ کافي است، بيشتر از کافي است!

علم را متوجه درون نکنيد. اگر کاربرد روش علمي براي طبيعت بيروني چنين فاجعه آور بوده، براي طبيعت درون بيشتر فاجعه آفرين خواهد بود \_\_\_ زيرا به سمت امور ظريف تر حرکت مي کني. حتي براي طبيعت بيروني نيز به نوعي متفاوت از دانش نياز است، دانشي که در عشق ريشه داشته باشد. ولي براي دروني ترين هسته ي وجود، براي آن ظريف ترين و آن ماورايي، ابدأً به دانش نيازي نيست. به معصوميت نياز است، معصوميتي همراه با عشق \_\_\_ آنگاه درون را خواهي شناخت، آنگاه وجود داخلي خودت را خواهي شناخت.

ولي غرب شيفته ي فن آوري است. به نظر مي آيد که فن آوري درمورد طبيعت موفق گشته است: "ما قوي تر شده ايم." ما قوي تر نشده ايم! تمام اين فکر فقط يك دروغ است: ما قوي تر نشده ايم. ما هر روز ناتوان تر مي شويم، زيرا منابع طبيعي در حال تمام شدن هستند. دير يا زود زمين تهی خواهد شد، چيزي در آن نخواهد روبيد. ما قوي تر نمي شويم، ما هر روز ضعيف تر و ضعيف تر و ضعيف تر مي شويم. ما در بستر مرگ قرار گرفته ايم.

شیوه ای که انسان با طبیعت رفتار می کند، بشریت بیش از پنجاه سال دیگر \_\_\_ شصت سال و یا نهایتاً صد سال، که چیزی نیست \_\_\_ دوام نخواهد داشت. اگر جنگ جهانی سوم واقع نشود، آنگاه ما مرتکب یک خودکشی آهسته می شویم.

ظرف یکصد سال بشریت از بین خواهد رفت، حتی اثری از آن باقی نخواهد ماند. و انسان نخستین موجودی نیست که محو خواهد شد: حیوانات بسیار دیگری، حیواناتی بسیار قوی از روی زمین محو شده اند. آن ها روی زمین می گشتند، حاکم زمین بودند، بزرگتر از فیل بودند. آن ها دیگر در هیچ کجا یافت نمی شوند. آن ها فکر می کرده اند که خیلی قوی شده اند: آن ها قوی هیکل بودند، با انرژی عظیم. ولی زمین نتوانسته بود برای آن ها خوراک فراهم کند.

آن ها بزرگ و بزرگتر و بزرگتر شدند، ولی لحظه ای فرارسید که دیگر زمین نمی توانست برای آن ها خوراک فراهم کند \_\_\_ آن ها مجبور شدند که بمیرند.

برای انسان نیز چنین روی می دهد: او می پندارد که قوی و قوی تر می شود. انسان می تواند به کره ی ماه برسد.... ولی او زمین را نابود می کند. او تمامی امکان زندگی در آینده را از بین برده است. بشریت به آهستگی در حال محو شدن است.

لطفاً فن آوری خود را متوجه درون نکنید: به اندازه ی کافی خسارت زده اید! اشراق نمی تواند به سطح فن آوری تنزل یابد.

پس نخستین نکته: سفر درونی، سفری معصومانه است، به دانش ربطی ندارد، یقیناً به علم مربوط نیست و مطلقاً با فن آوری نسبتی ندارد. بیشتر به عشق، معصومیت و به سکوت تعلق دارد. مراقبه در واقع یک تکنیک نیست.

چون شما چیزی جز تکنیک را درک نمی کنید، من عبارت "تکنیک" را به کار می برم. وگرنه، مراقبه ابداً یک تکنیک نیست. مراقبه چیزی نیست که انجامش بدهی. مراقبه حالتی است که دست می دهد، درست مانند عشق. مراقبه چیزی است که می توانی در آن باشی، ولی نمی توانی انجامش بدهی. با انجام دادن، متوقف می شود.

بی عملی non-doing چگونه می تواند فن آوری داشته باشد؟ فن آوری در مورد عمل کردن مصداق دارد: باید عملی انجام دهی. مراقبه کاری نیست که انجامش بدهی. مراقبه وجود دارد، تنها زمانی که انجام دهنده رفته است و تو کاملاً آسوده هستی و هیچ کاری نمی کنی، در یک رهشدگی و استراحت عمیق..... مراقبه در اینجا وجود دارد. آنگاه مراقبه شکوفا می گردد.

مراقبه يعني شكوفايي وجود تو. ربطتي به شدن becoming ندارد.

مراقبه يك دستاورد نيست، يك بهتر شدن نيست، بلکه فقط بودن آن چيزي است که پيشاپيش هستي. چه تکنیکی مورد نیاز است؟ مردم احمق هستند، براي همین است که باید در مورد تکنیک سخن گفت! اگر درک کنی، نیازی به هیچ چیز نيست.

فقط کافي است که ساکت باشی و فقط خودت باشی و در هیچ جهتي حرکت نکنی، ابداً حرکت نکنی و آنگاه برکت را خواهی دید، مراقبه را خواهی شناخت. وقتی که این مراقبه چنان جریان خودانگیخته ای شود که حتي نیازی نداشته باشی در گوشه ای در حالي خاص بنشینی، وقتی که نیازی نداشته باشی براي آن به گوشه ای خلوت در خانه بروی که کسی مزاحمت نباشد، وقتی که این مراقبه در بازار نیز در تو وجود داشته باشد، در حال حرف زدن، راه رفتن، کارکردن و غذاخوردن نیز در تو وجود داشته باشد، وقتی که همیشه در وجودت باشد و حتي در حال خوابیدن نیز در تو وجود داشته باشد \_\_ آن را احساس می کنی و مانند نفس کشیدن یا تپش قلبت شده باشد \_\_ این چيزي است که کبیر آن را *ساج سامادي* یا سرور خودانگیخته می خواند.

این به تکنیک نیازی ندارد، فقط به خودانگیختگی نیاز دارد، فقط به طبیعی بودن نیاز دارد، فقط به ساده بودن نیاز دارد.

بنابر این به شما می گویم: خوشا به حال جاهلان، زیرا که ملکوت الهی از آن ایشان است. معصوم و نادان شوید. دانش آلوده باقی نمانید.

ولي در غرب چنین روی می دهد: اینک آنان می کوشند که ذهن را دستکاری کنند و مکانیسم هایی براي دستکاری کردن ذهن ایجاد می کنند. این از علم بسیار خطرناک تر خواهد بود. زیرا وقتی که بدانی ذهن انسان را چگونه دستکاری کنی، او را به سطح يك دستگاه خودکار تنزل

داده ای: این چيزي است که اتفاق خواهد افتاد. وقتی که بدانی انسان و ذهنش قابل دستکاری شدن هستند و می توان آن را تماماً دستکاری کرد، آنگاه تمامی آزادي انسان و فردیت او از بین خواهد رفت. آنگاه می توان بدون اطلاع تو در سرت *الکتروود* کار گذاشت و تو را از *دهلي*، از مسکو و از *واشنگتن* دستکاری کرد... از پایتخت. می توان فقط با امواج رادیویی تو را دستکاری کرد. می توان به تمامی کشور فرمان داد و هیچکس نخواهد دید که این فرمان از کجا آمده است \_\_ از درون خودت آمده است. *يك الکتروود*

وجود دارد و فقط از طریق امواج رادیویی می توان به تو دستور داد و تو اطاعت خواهی کرد. تمام آزادی انسان از بین خواهد رفت.

می توان هر لحظه تو را هیپنوتیزم کرد. می توان هر لحظه روانت را به هر طریق گردش داد و تو باور خواهی کرد، بسیار واقعی خواهد نمود \_\_\_ و این از درون خودت خواهد آمد.

آنگاه از دهلی، از مسکو، از واشنگتن، از لندن و از پایتخت ها..... نیازی به نگهداری نیروی پلیس و نیروی قضایی نیست: این ها بسیار پرهزینه و غیراقتصادی هستند. این ها همچون گاری دستی هستند \_\_\_ نیازی به این ها نیست. فن آوری بهتری در دسترس است، نیازی نیست این تعداد مردم را برای ایجاد و حفظ قانون نگه داشت، حتی نیازی به کشیش نیست تا به تو اخلاق و دین بیاموزد. دستورات فقط از پایتخت صادر می شوند: که شما همگی خوشبخت هستید \_\_\_ و همه احساس خوشبختی خواهند کرد، که همگی شما راضی هستید \_\_\_ و همه احساس رضایت خواهند کرد. شاید در حال مرگ باشی، شاید از گرسنگی در حال تلف شدن باشی، ولی احساس رضایت خواهی کرد! شاید از درد و رنج در بستر مرگ قرار داشته باشی، ولی اگر تلقینی صادر شود که تو خوشبخت هستی و مرگ وجود ندارد، باور خواهی کرد که خوشبخت هستی و مرگی وجود ندارد! و این از درون خودت خواهد آمد.

این چیزی است که دلگادو Delgado پیشنهاد می کند که روزی انجام دهد و او می گوید، "آنگاه انسان خوشبخت خواهد بود و هیچکس بدبخت نخواهد بود." \_\_\_ ولی این خوشبختی واقعی نخواهد بود.

سپس مکانیسم هایی وجود دارند که با استفاده از تحریک الکتریکی می توانند در ذهنت امواج آلفا ایجاد کنند. این خطرناک است، زیرا به تو اجازه نخواهد داد که واقعیت را ببینی. و این امواج آلفا از بیرون خلق می شوند، واقعی نخواهند بود، حقیقی نخواهند بود. و خداوند ناپدید خواهد شد، آنگاه نیازی به خداوند نخواهد بود. تو بدبخت نیستی، پس چرا به دنبال خوشبختی باشی؟ و تو جزم ها را باور خواهی داشت \_\_\_ هرگونه جزمی که وجود داشته باشد و سیاست کارها و کشیشان تو از آن پیروی می کنند \_\_\_ تو آن جزم ها را باور خواهی داشت، آن ها را به طور مطلق باور خواهی داشت \_\_\_ تردیدی وجود نخواهد داشت.

شک کردن از میان خواهد رفت. این گامی بسیار خطرناک است.

مراقبه نباید به سطح فن آوري تنزل يابد و اشراق را نمي توان تنزل داد. اشراق يعني هشياري، مشاهده گري. اشراق نه به بدن مربوط است و نه به ذهن، به ماورا تعلق دارد. بدن را مي توان با مکانيسم هايي دستکاري کرد، ذهن را نيز مي توان توسط روش هايي دستکاري کرد، ولي روح تو در فراسوي اين ها قرار دارد و با هيچ مکانيسمي نمي توان آن را دستکاري کرد.

پرسیده اي، " در غرب مردم بسياري مشغول آفرينش علم يا فن آوري اشراق هستند" اين ها مردمی جنايتکار هستند. مردمی خطرناک هستند، از آنان پرهيز کنيد. اين ها همان مردمی هستند که دويست سال پيش فن آوري را ايجاد کردند. آنان طبيعت را نابود کردند و اينک به سمت آگاهی consciousness روي آورده اند. آنان اين را نيز از بين خواهند برد. اينک نهضتي در سراسر جهان براي حفاظت از محيط زيست طبيعي ايجاد شده است، براي حفظ "طبيعي بودن" طبيعت. ولي اين در واقع بسيار دير است. اينک هيچ کاري نمي توان کرد.

و به نظر مي رسد اين مردمی که طرفدار محيط زيست شده اند، قدری خل هستند، گونه اي ديگر از "شاهدان يهوه" Jehova Witnesses \_\_ متعصبيني که مذبوحانه براي چيزي ناممکن

مي جنگند. پيش از اينکه بلاي فن آوري به سمت آگاهی انسان روي آورد، آن را متوقف کنيد.

آن را در نطفه متوقف کنيد.

و مي گويي، " ... يقين است که نياز و جود دارد... " چنين نيست، مطمئناً چنين نيست. نيازي وجود ندارد. .... " ... ولي شما اين امکان را چگونه مي بينيد؟ " امکانش نيز وجود ندارد.

ولي انسان موجودی خطرناک است: هرچه چيزي ناممکن تر باشد، او بيشتتر جذب آن مي شود و براي چالشش دارد. اين چيزي است که /دموند هيلاري Edmond Hillary پس از رسيدن به

قله ي اورست بيان کرد. کسي از او پرسيد، "اصلاً چرا چنين تلاشي کرديد؟ فايده اش چيست؟ چرا؟" /دموند هيلاري پاسخ داد "مجبور بودم، زيرا اورست در آنجا وجود داشت. چون وجود داشت مي بايست آن را فتح مي کردم. آن قله همچون يك چالش وجود داشت." براي نفس انسان، هرچيز غير قابل فتح يك چالش است. چون امکانی وجود

ندارد، طبیعی است که هرگز اتفاق

نمی افتد. ولی خود همین ناممکن بودن، برای این مردم دیوانه و شیفته که می خواهند هر چیزی را به تکنیک تنزل دهند، یک چالش می شود. آنان قادر نیستند برای اشراق یک فن آوری خلق کنند. این در واقعیت ابدأ ممکن نیست. ولی آنان می توانند یک فن آوری بیافرینند که ذهن را دستکاری کند و حتی مردم را فریب بدهد و توهمی از اشراق ایجاد کند.

این چیزی است که با مواد مخدر روی داده است. مواد مخدر فن آوری اشراق شده اند. و مرشد مواد مخدر، جینزبرگ Ginsberg، طوری سخن می گوید که گویی تمامی عرفای دنیا یک چیز را گفته اند و سعی داشته اند به شما همان منظر و نگرشی را بدهند که *ال اس دی LSD* یا *سایلوسیبین psilocybin* یا *ماری وانا marijuana* به شما می دهد. این بی معنی است! هیچ موادمخدری نمی تواند اشراق را به تو بدهد، ولی مواد مخدر می توانند توهمی از اشراق را بیافرینند.

"... آیا بدون رسیدن به حالت اشراق، این مشغولیتی غیرمسئولانه است؟"

فقط کسانی که اشراق را نشناخته اند می توانند چنین کوششی بکنند. آنان که اشراق را شناخته اند حتی نمی توانند به فکر این امکان بیفتند. و این غیرمسئولانه است.

"... آیا روش آریکا Arica رویکردی معتبر است؟"

روش آریکا یک فن آوری است، تکنیک است، دانش بدون عشق است \_\_ بنابراین خطر وجود دارد. مردم را به آدم آهنی تبدیل می کند.

همیشه به یاد داشته باش: هدف، آزادی است، موکشا، رهایی مطلق هدف است. می توانی مردم را به آدم های آهنی تبدیل کنی: آنان کمتر در رنج خواهند بود. در واقع، اگر یک آدم آهنی کامل باشی، چگونه می توانی رنج ببری؟ یک ماشین هرگز رنجور نیست \_\_ البته هرگز خوشحال هم نیست، ولی هیچگاه در رنج نیست.

روش آریکا یا هر روش دیگری که بدون عشق باشد، خطرناک است. و بار دیگر تمیز دادن آن بسیار دشوار است زیرا همین روش را می توان با عشق استفاده کرد. و آنگاه بامعنی خواهد بود و همین روش را می توان بدون عشق انجام داد و آنگاه خطرناک خواهد شد. و این بسیار مشکل است که از بیرون ببینی که آیا این روش با عشق انجام می گیرد و یا بدون عشق.

روش آریکا از مکاتب مختلف گزیده شده است: صوفی، گرجیف، تبتی، هندی و ژاپنی. یک ملغمه است. تکنیک هایی را از تمام دنیا انتخاب کرده اند. نخست اینکه آن ها از مکاتب مختلف برگزیده شده اند، هماهنگی در آن وجود ندارد، مرکزیت ندارد.

مثل چیزی است که روی هم انباشته شده باشد \_\_\_ مانند یک جمع نامتجانس از مردم است، نه یک خانواده \_\_\_ زیرا که تکنیک ها از مکاتب متفاوت می آیند.

یک تکنیک صوفی باید هم با تکنیک زن تفاوت داشته باشد. هر دو عمل می کنند، هر دو کار می کنند، ولی در نظام های خودشان کار می کنند، نمی توانند در نظام دیگری کار کنند. مثل این است که قطعه ای از یک اتوموبیل را برداری و بخواهی آن را به اتومبیل دیگری با مدلی متفاوت نصب کنی. کار نمی کند و تعجب خواهی کرد: "چرا کار نمی کند؟" در اتومبیل اول کار می کرد، زیرا هماهنگی وجود داشت، برای آن اتومبیل ساخته شده بود.

یک روش زن در فلسفه ی زن کار می کند، یک روش صوفی در فلسفه ی تصوف کار می کند و یک روش تبتی در نظام عرفانی بودایی کار می کند. یک روش یوگا در نظام پاتانجلی کار می کند. نمی توانی فقط این روش ها را از هر کجا جمع کنی. مثل این است که بخواهی با قطعاتی از یک رولزرویس و چند قطعه از یک لاینکلن و چند قطعه از یک کادیلاک و چند قطعه از یک فیات، یک اتومبیل جدید درست کنی. اتومبیلت خطرناک خواهد بود. اول اینکه به هیچ کجا نخواهد رفت \_\_\_ و تو خوش اقبال هستی که حرکت نخواهد کرد. اگر حرکت کند تو بیشتر بد اقبال خواهی بود. آریکا ملغمه ای از مکاتب مختلف است. آریکا بسیار طمعکار است و مرکزیتی در آن وجود ندارد. یک ارکستر نیست، سروصدایی بازاری است.

نخستین نکته: اگر زیاد با این روش کار کنی، به مرکز خودت نخواهی رسید. تجارب بسیاری در پیرامون خواهی داشت، ولی هرگز به مرکز وجودت دست نخواهی یافت. و تمام تجارب تو از یک خانواده نخواهد بود، بلکه تکه تکه پاره خواهد بود. و این خطرناک است، می توانی به تکه های مختلف تقسیم شوی.

دوم: عشقی وجود ندارد، زیرا مرکزی وجود ندارد \_\_\_ و عشق فقط از مرکز برمی خیزد. این مجموعه از روش های مختلف بی روح است، روحی در آن وجود ندارد. بنابراین می توانی در روش ها بسیار بسیار کار آمد شوی، و بالین وجود خواهی دید که قلبت جریان ندارد.

کارآمد خواهی شد ولی مسرور خواهی گشت. شاید کمتر رنجور بشوی، تنش کمتری داشته باشی، شاید قادر شوی بیشتر خودت را کنترل کنی، شاید نفسی قوی تر پیدا کنی، ولی روح خواهی داشت.

تمامی روش ها وقتی معتبر هستند که در فضای خودشان به کار گرفته شوند. ولی آرپکا هنوز هیچ فلسفه ای ندارد، هماهنگی در آن نیست. و روش ایجاد هماهنگی این نیست، راهش درست متضاد این است.

درواقع، بودیسم وقتی زاده شد که بود/ به اشراق رسید. نخست مرکز آمد و سپس او شروع کرد به ایجاد روش خودش: روشی که به مردمی که به اشراق نرسیده اند کمک کند تا به آن مرکزی برسند که او رسیده است. نخست مرکز آمد و سپس پیرامون.

در مورد جلال الدین رومی نیز همینطور بود: او نخست خودش به اشراق رسید. و وقتی به اشراق رسید به سماع پرداخت \_\_ ولی سماع او برای رسیدن به اشراق نبود، او هرگز قبلاً در این مورد چیزی نمی دانست. او فقط سماع را بسیار دوست داشت و احساس آرامش بسیار

می کرد. این یک تصادف بود. وقتی که سماع می کرد به اشراق رسید وقتی که به اشراق رسید شروع کرد به این فکر که چگونه به مردم کمک کند \_\_ اول مرکز آمد. سپس روش های تصوف را شروع کرد. همینطور هم با پاتانجلی اتفاق افتاد.

ولی آرپکا کاملاً فرق دارد. هیچ موجود به اشراق رسیده ای در مرکز وجود ندارد، البته شخصی بسیار زرننگ هست که روش های مختلف را از منابع متفاوت و جهت ها و سنت های مختلف گردآوری کرده است \_\_ ولی مرکزی در آن وجود ندارد. این فقط پیرامون است. بنابراین مردمی که این روش را انتخاب می کنند دیر یا زود احساس می کنند که گیر کرده اند. شما را تا حد مشخصی جلو می برد، ولی ناگهان خواهید دید که رشدی وجود نخواهد داشت. و همچون کویر خشک خواهید شد... زیرا تا زمانی که عشق جاری نباشد، گل ها نخواهند روید، درختان رشد نخواهند کرد و نهرها جاری نخواهند شد شکوفایی غایی همیشه با عشق وجود دارد.

با عشق و سپاس:  
محسن خاتمی

[mohsenkhatami@hotmail.com](mailto:mohsenkhatami@hotmail.com)

<http://cashcoolenoor.persianblog.com>

<http://losho.persianblog.com>